

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

واقعه‌ی شهادت حضرت علی علیه السلام و وصایا

روزهای نورانی و شب‌های نورانی‌تر ماه مبارک رمضان، به سرعت طی می‌شود. امروز بیستم ماه مبارک رمضان است. روز مصیبت و غم سنگین ضربت خوردن امیرالمؤمنین علیه السلام و در آستانه‌ی شهادت قرار داشتن آن بزرگوار است. شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شب بیست و یکم واقع شده است. بنابراین تنها ساعاتی از عمر شریف آن بزرگوار باقی مانده است. آخرین ساعات عمر سرشار از ایثار و فداکاری حضرت است؛ عمر سرشار از مظلومیت و آزار و اذیت‌هایی که از جانب خلق به بزرگ‌ترین انسان دست‌پروده‌ی دستگاه ربوبیت و همتای خاتم النبیین وارد شد. جلسه‌ی قبل اشاره‌ی به مقدمات ضربت خوردن امیرالمؤمنین علیه‌السلام داشتم. این جلسه هم به عنوان ادای ادب و ذکر مصائب اهل بیت علیهم السلام، به آنچه پس از ضربت خوردن آن بزرگوار در صبحگاهان روز نوزدهم ماه مبارک رمضان، در این دو روز پیش آمد، اشاره‌ی کوتاهی می‌کنم. حضرت در منزلشان بستری شدند و همه‌ی اعضای خانواده‌ی حضرت، گرچه به خود امید و روحیه می‌دادند که ان‌شاءالله حضرت از آن ضربه‌ی هولناکی که پسر ملجم مرادی بر فرق آن بزرگوار، در محراب مسجد کوفه فرود آورد، جان به سلامت می‌برند؛ اما از سوی دیگر می‌دانستند که عمر امیرالمؤمنین علیه السلام به پایان رسیده است. خود امیرالمؤمنین علیه السلام به صراحت بیان فرمودند: موعد وعده‌ی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سال‌ها قبل، در مورد شهادت در ماه مبارک رمضان من دادند، فرا رسیده است. بنابراین از یک سو به خود روحیه می‌دهند؛ اما از سوی دیگر می‌دانند نعمت عظمای حضور در محضر امیرالمؤمنین علیه السلام دارد از دستشان می‌رود. به خانه آمدن حضرت پس از ضربت خوردن، داستان عجیبی دارد. حضرت توان این‌که روی پا بایستند،

نداشتند. حسنین علیهما السلام زیر بازوهای حضرت را گرفته بودند. حضرت به آنها تکیه زده بودند و شاید پای مبارک حضرت به زمین کشیده می‌شد؛ چهره‌ی حضرت را خون گرفته بود. اما وقتی به نزدیک خانه رسیدند؛ امیرالمؤمنین علیه السلام از دو فرزند بزرگوارشان خواستند حضرت را به حال خود واگذارند و اجازه دهند حضرت روی پاهای خود بایستند و با پاهای خودشان وارد خانه شوند؛ چرا که نگران بودند زینب کبری علیها السلام دیدن آن صحنه را تاب نیاورند. حضرت را به منزل آوردند؛ ایشان را در فضای بالنسبه بزرگ‌تری که در داخل خانه بود، بستری کردند. همه‌ی مردم کوفه هم با ندای آسمانی جبرئیل خبردار شدند. جبرئیل ندا داد: «تَهَدَّمَتْ وَ اللهُ أَرَكَا الْهُدَى»^۱ و همه‌ی مردم کوفه را خبردار کرد که چه فاجعه‌ی رخ داده است. دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام خانه‌ی ایشان را احاطه کردند؛ نگران این‌که چه پیش خواهد آمد. امیرالمؤمنین علیه السلام به امام مجتبی علیه السلام فرمودند: بگویند مردم به خانه‌هایشان بروند؛ پشت در نایستند. بعد از تذکر امام مجتبی علیه السلام گروهی رفتند؛ اما باز صدای گریه از پشت در شنیده شد. امیرالمؤمنین علیه السلام به امام مجتبی علیه السلام فرمودند عزیزم مگر پیام مرا نگفتی؟! عرضه داشتند چرا پدر، به ایشان گفتم. ولی الآن می‌روم تأکید می‌کنم. آمدند دیدند هنوز چند نفری باقی مانده‌اند. امام مجتبی علیه السلام فرمودند: به شما گفتم که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند پشت در خانه نایستید؛ بروید. در را بستند و به داخل خانه آمدند. اما دقایقی بعد، صدای هق‌هق گریه‌ی یک نفر به گوش امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. امیرالمؤمنین علیه السلام به امام مجتبی علیه السلام فرمودند: عزیزم، مگر نگفتی من گفته‌ام؛ نظر من این است که بروند و نایستند؟ امام مجتبی علیه السلام عرضه داشتند: چرا پدر، به آنها گفتم. اما نمی‌دانم کیست که باقی مانده است. الآن می‌روم می‌بینم. آمدند در را باز کردند؛ دیدند اصبع بن نباته سر به دیوار گذاشته است و های‌های می‌گیرد. امام مجتبی علیه السلام فرمودند: اصبع، مگر به تو نگفتم پدرم فرمودند بروید. اصبع عرضه داشت ای پسر رسول خدا، چرا، شما فرمودید؛ اما من پای رفتن ندارم. از در خانه‌ی علی به کجا بروم؟ نمی‌توانم بروم. امام مجتبی علیه السلام به حضور پدر آمدند و عرضه داشتند

^۱. مجلسی، بحار، ج ۴۲، ص ۲۸۰ و ۲۸۴.

اصبغ است که دم در ایستاده است؛ هرچه به او اصرار می‌کنم، نمی‌رود؛ می‌گوید نمی‌توانم؛ پای رفتن از در خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام را ندارم. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام دیدند ماجرا این است؛ فرمودند بسیار خوب، به اصبغ بگویند وارد شود. اصبغ بن نباته بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد. خودش نقل می‌کند؛ می‌گوید به صورت امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کردم؛ دستمال زرد رنگی به سر حضرت بسته شده بود. دیدم از شدت ضعف و خون‌هایی که از فرق مبارک حضرت رفته است و زهر و سم مهلکی که ابن ملجم مرادی روی شمشیرش به کار برده بود و بر وجود حضرت کارگر شده بود، من مردّد ماندم که صورت حضرت زردتر است یا آن دستمال!

اندکی بعد از این که امیرالمؤمنین علیه السلام به خانه آمدند، ابن ملجم را در کوچه‌های کوفه دستگیر کردند و آن اشقی‌الاشقیاء را به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمودند: آخر آیا من به تو کم خوبی کرده بودم؟! این پاسخ محبت‌های من به تو بود؟! او گفت: «أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ؟»^۲ آیا تو می‌توانی کسی که دوزخی است را از دوزخ بیرون بکشی؟ حضرت امیر علیه السلام به امام مجتبی علیه السلام فرمودند: او را گوشه‌ای از منزل ببندید؛ اما به او سخت نگیرید. غذا و آب را به موقع به او برسانید؛ جای راحتی به او بدهید؛ تا ببینیم کار من به کجا می‌رسد. اگر در اثر این ضربت از دنیا رفتم و خواستید قصاص کنید؛ نکند به خاطر کشته شدن من، شمشیر بردارید؛ بیفتید به جان مردم و هر کس از خوارج یا مخالفین من است، همه را از دم تیغ بگذرانید! یک نفر من را کشته است؛ یک نفر هم باید در قبال آن قصاص شود. او یک ضربت به من زده است؛ شما هم فقط یک ضربت به او بزنید. اگر با آن ضربت از پا درآمد؛ درآمد. اگر نه، ره‌ایش کنید. و اما اگر زنده ماندم؛ خودم می‌دانم با او چه کنم؛ او را عقوبت و مجازات کنم یا ببخشم. و من اولی به بخشیدن هستم و او را خواهم بخشید. لذا ابن ملجم در خانه بود.

همه در تکاپو بودند؛ بلکه بتوانند آن زخم را معالجه کنند. طبیب حاذقی را که در کوفه بود، خبر

^۲. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۱۹.

کردند.

وقتی گفته شد قرار است طبیب بیاید؛ امّ کلثوم علیها السلام خوشحال شدند که طبیب پدر را معالجه می‌کند؛ و این مطلب را در حضور ابن ملجم به زبان آوردند. ابن ملجم گفت: چه خیال خامی دارید! شمشیری را که با آن به فرق علی علیه السلام ضربت زدم، هزار درهم خریدم؛ و معادل قیمت خرید آن، هزار درهم هم هزینه کردم تا به آن شمشیر زهر دادند. ضربتی که من به فرق علی علیه السلام زدم، اگر به همه‌ی خلق روی زمین تقسیم کنند؛ تمام اهل عالم هلاک خواهند شد. امّ کلثوم، امید بی‌خود به خود نده؛ پدر تو مردنی است و باقی نمی‌ماند؛ من می‌دانم چه کردم.

طبیب آمد؛ به امید این که بتواند کاری کند. طبیب گفت برای این که تشخیص دهم زخم و زهر تا کجا نفوذ و عمق پیدا کرده است؛ به شش گوسفندی نیاز دارم تا رگی از درون آن بیرون بکشم و آن رگ را داخل شکاف سر بگذارم. شش گوسفندی را آوردند؛ آن رگ را بیرون کشید و در شکاف زخمی که بر فرق امیرالمؤمنین علیه السلام بود، گذاشت. وقتی رگ را بیرون آورد؛ دید قطعه‌های مغز سر امیرالمؤمنین علیه السلام همراه با آن رگ بیرون آمد. لذا به امیرالمؤمنین علیه السلام رو کرد و عرضه داشت آقا جان، اگر وصیتی دارید، بکنید؛ راهی برای نجات شما نیست.

طبیب تجویز کرد که شیر برای حضرت خوب است؛ برای این که اندکی حضرت را تسکین دهد و تأثیر زهر را اندکی کم کند. بچه‌های یتیم کوفه که امیرالمؤمنین علیه السلام شب‌ها بسته‌ی نان و خرما به در خانه‌ی آنها می‌بردند و آنها نمی‌دانستند این مرد عرب که هر شب به در خانه‌شان می‌آید و برای آنها خوراکی و آب و غذا می‌آورد، کیست و حال که یکی دو شب بود که کسی برای آنها چیزی نیاورده بود. فهمیده بودند و شناختند که آن مرد عرب امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. وقتی همان بچه‌های یتیم متوجه شدند طبیب برای حضرت شیر تجویز کرده است؛ سراغ مادرهایشان رفتند و با التماس از آنها پیاله‌ای شیر طلبیدند و پیاله‌های شیر را به دست گرفتند و آمدند دور خانه‌ی علی علیه السلام جمع شدند تا به حضرت تقدیم کنند. پیاله‌ای از آن شیرها را خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام دادند. حضرت جرعه‌ای از شیر را نوشیدند؛ اما قسمت اعظم آن را در پیاله باقی گذاشتند؛ فرمودند حسن جان، باقی شیر را به

ابن ملجم بده؛ او بخورد.

امروز بعد از ظهر، حضرت همسر و فرزندان و نزدیکان را جمع کردند و بر وصایت و امامت امام مجتبی^{علیه السلام} به آنها تأکید کردند و از آنها خواستند که امام مجتبی^{علیه السلام} را در عهده دار شدن بار سنگین امامت و ولایت یاری کنند و بعد وصایایی کردند. وصایایی در جنبه‌ی شخصی خودشان، به امام مجتبی^{علیه السلام} و حضرت اباعبدالله^{علیه السلام} فرمودند. فرمودند: عزیزان من، وقتی من از دنیا رفتم؛ مرا همین‌جا غسل دهید؛ کفن کنید؛ با اضافه‌ی حنوط بهشتی پیامبر که مربوط به من است^۳، مرا حنوط کنید. بعد از این که کار غسل و کفن من انجام شد، جنازه‌ام را شبانه حرکت دهید. مرا در تابوتی بگذارید؛ بر تخته‌ی بگذارید؛ عقب آن تابوت را، حسن و حسینم، شما بردارید؛ به جلوی تابوت کاری نداشته باشید؛ از زمین برداشته می‌شود. جلوی تابوت به هر جا رفت؛ شما هم دنبالش بروید. نقل‌های مختلفی است؛ یک نقل این است که جبرئیل و میکائیل آمدند و جلوی تابوت امیرالمؤمنین^{علیه السلام} را بلند کردند. و بنا به نقل دیگر، وقتی حسنین^{علیه السلام} خواستند تابوت را از زمین بلند کنند، دیدند مرد عربی با نقابی بر چهره، وارد شد و آمد جلوی تابوت امیرالمؤمنین^{علیه السلام} را از زمین بردارد. حسنین^{علیه السلام} فرمودند ای مرد عرب، پدر ما وصیت کرده است کسی به جلوی تابوت دست نزند؛ خودش برداشته می‌شود؛ بنابراین شما به جلوی تابوت دست نزنید. آن مرد عرب نقاب را از چهره کنار زد؛ وقتی نقاب را کنار زد؛ حسنین^{علیه السلام} دیدند پدرشان امیرالمؤمنین^{علیه السلام} است؛ خودشان آمده‌اند جنازه‌ی خود را بردارند. جنازه حرکت کرد.

داشتم وصایای امیرالمؤمنین را عرض می‌کردم. فرمودند وقتی جنازه حرکت کرد؛ همراه تابوت بروید؛ هر جا سر تابوت فرود آمد؛ شما هم عقب تابوت را به زمین بگذارید و خاک را کنار بزنید؛ آنجا لوحی

^۳ وقتی پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله} می‌خواستند از دنیا بروند، جبرئیل از بهشت حنوطی آورد. پیغمبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} آن را پنج قسمت کردند. فرمودند وقتی

من از دنیا رفتم، مرا با یک قسمت از آن حنوط کنید. و از چهار قسمت دیگر، یک قسمت مال دخترم فاطمه^{علیها السلام} است؛ یک قسمت مال

امیرالمؤمنین^{علیه السلام}، قسمت دیگر مال امام مجتبی^{علیه السلام} و قسمت آخر مال اباعبدالله الحسین^{علیه السلام} است.

پیدا می‌کنید؛ روی آن لوح نوشته شده است: نوح پیامبر این قبر را برای علی بن ابی‌طالب، امیرالمؤمنین علیه السلام آماده کرده است. مرا همان‌جا دفن کنید.

در محلی که امیرالمؤمنین علیه السلام مدفونند؛ دو پیامبر بزرگ الهی، آدم ابوالبشر صلی الله و نوح نبی الله علیهما السلام دفن‌اند. مرقد امیرالمؤمنین علیه السلام قبری است که نوح علیه السلام بعد از طوفان، در کنار قبر خودش برای امیرالمؤمنین علیه السلام آماده کرد. حضرت فرمودند آنجا هفت لحد خواهید یافت؛ آن لحدها را بر روی من بچینید؛ وقتی مرا در قبر گذاشتید، اندکی بعد، یکی از آن لحدها را بردارید. خواهید دید جنازه‌ی من داخل قبر نیست. بدانید خدای متعال مرا به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ملحق کرده است. خدا هیچ وصی نبیی را از این عالم نمی‌برد، مگر این‌که او را به آن نبی ملحق می‌کند. من خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌روم؛ اما اندکی بعد برمی‌گردم. در نقلی هست که فرمودند کنار قبرم دو رکعت نماز بخوانید و بعد مجدداً به قبر نگاه کنید. بنا به آنچه نقل شده است؛ وقتی حسنین علیهما السلام مجدداً به قبر نگاه کردند؛ دیدند پرده‌ی از سندس آویخته شده است؛ پرده را کنار زدند؛ دیدند بالای سر قبر، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضور دارند؛ ابراهیم خلیل حضور دارد؛ آدم ابوالبشر حضور دارد و دارند با امیرالمؤمنین علیه السلام صحبت می‌کنند. حضرت این وصایا را در مورد دفن خود کردند. همانند حضرت زهرا علیها السلام که به امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت کردند: «حَطَّيْنِي وَ غَسَلْنِي وَ كَفَّنِي بِاللَّيْلِ وَ صَلَّى عَلَيَّ وَ اذْقَنِي بِاللَّيْلِ»^۴ امیرالمؤمنین علیه السلام هم همین وصیت را به حسنین علیهما السلام فرمودند. این چه غربت و مظلومیتی است! فرمانروای بزرگ‌ترین کشور عالم^۵ از دنیا می‌رود؛ اما باید این‌گونه غریبانه به خاک سپرده شود!

بعد از آن، وصایایی هم در جهت زندگی شایسته و پسندیده، به حسنین علیهما السلام و همه‌ی کسانی که آن وصیت به آنها می‌رسد، فرمودند. وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان چهل و هفتمین نامه در نهج‌البلاغه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است؛ احتمالاً عزیزان مراجعه کرده‌اند و این وصایا را

^۴. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۲۱۴.

^۵. قلمرو حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام خارق‌العاده است؛ تقریباً نیمی از کره‌ی زمین را دربر می‌گیرد.

دیده‌اند. من فقط به اجمال مروری می‌کنم. قصد این‌که شرح مفصّلی بگویم، ندارم؛ اگرچه جمله، جمله‌ی این وصیت، جای شرح بسیار مفصّلی دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام پدر همه‌ی ما هستند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۶ من و علی دو پدر این امتیم. اینک پدر ما که دارند از دنیا می‌روند؛ به ما وصیت می‌کنند.

حضرت به حسنین علیهم السلام فرمودند: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ...»؛ ای حسنم، ای حسینم، شما دو نفر را به تقوای الهی توصیه می‌کنم. این اولین توصیه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام در این وصیت‌نامه است. امیرالمؤمنین علیه السلام امام المتّقین است و بیشترین توصیه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام در کلّ نهج‌البلاغه، توصیه به تقواست؛ تقوا با همه‌ی مراتب آن. قبلاً در مورد مراتب تقوا برای عزیزان صحبت کرده‌ایم. تقوای از معاصی با تقوی‌الله فرق می‌کند. در جملات خود امیرالمؤمنین علیه السلام، هم تقوای از معصیت آمده است؛ هم تقوای از خدا. مثل این فرمایش حضرت که: «اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ؛ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ»^۷ از نافرمانی‌های از خدا تقوا پیشه کنید؛ که همان کسی که شاهد گناهتان است، قاضی و صادر کننده‌ی حکم در مورد شما است. تقوی‌الله معنای بسیار بلندی دارد؛ فراتر و عظیم‌تر از تقوای از معصیت و خویشتن‌داری در برابر ترک واجبات یا ارتکاب محرّمات است. تقوی‌الله، تقوای از غیر خداست؛ پرهیز از غیر خداست.

«وَ أَنْ لَا تَبْغِيَا الدُّنْيَا وَ إِن بَغْتُمَا»؛ حضرت وصیت می‌کنند که دنیا طلب نباشید؛ حتی اگر دنیا دنبال شما و به سراغ شما آمد؛ شما دنبال دنیا نروید؛ دنیا با همه‌ی شؤون و جلوه‌های مختلفی که دارد؛ از آشکارترین جلوه‌هایش که خوردن و نوشیدن و ارضاء شهوات و دستیابی به پُست و مقام و منصب‌ها و نام و شهرت‌هاست؛ تا جلوه‌های لطیف‌تر دنیا. خدا می‌داند دنیاطلبی چه دامنه‌ی وسیعی دارد. بعضاً در سجّاده و مسجد و محراب، دنیاطلبانه عبادت انجام می‌شود. در کنج خلوت سلوک، دنیاطلبانه سلوک

^۶. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۵۹.

^۷. سیّد رضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۳۲۴.

می‌شود. فرمودند عزیزان من دنبال دنیا نروید؛ ولو دنیا به سراغ شما بیاید.

«وَلَا تَأْسَفَا عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا زُورٍ عَنكُمَا»؛ حسنم، حسینم، ای فرزندان من، نکند به خاطر چیزی از دنیا که از دست شما رفته است و از آن محرومید، تأسف بخورید و محزون و غصه‌دار شوید. «وَقُولَا بِالْحَقِّ»؛ سخن حق بگویید؛ جز حق نگویید. «وَأَعْمَلَا لِلْآخِرَةِ»؛ وقتی عمل می‌کنید، ببینید دستاورد آن چیست؛ سرگرم خودِ عمل نشوید؛ بدون ارزیابی این‌که آیا این عمل دستاوردی هم دارد یا خیر، سرگرم عمل نشوید. چون بعضاً این‌گونه است؛ شخص عمل می‌کند؛ اما حساب نمی‌کند این همه نماز خواندم، نتیجه‌اش چه شد؟ به کجا رسیدم؟ چه تأثیر رشدآفرین و تعالی‌بخشی روی من گذاشت؟ این همه روزه گرفتم؛ این همه ذکر گفتم؛ این همه قرآن خواندم؛ این در اعمال معنوی؛ در اعمال ظاهری نیز به طریق اولی. گاهی اوقات انسان چنان غرق کار می‌شود که یادش می‌رود این کار، مقدمه برای رسیدن به نتیجه‌ای بود. به این فکر نمی‌کند که کار من چقدر راندمان دارد؟ تلاش من چقدر اثر می‌بخشد؟ این جمله به صورت «وَأَعْمَلَا لِلْآخِرَةِ» هم روایت شده است؛ در این صورت، فرمودند وقتی تلاش می‌کنید، دستاوردهای اخروی آن مدّ نظرتان باشد. دنیای شما را خدا تضمین کرده است؛ نگران دنیایتان نباشید. دنیای شما یک خوردن و نوشیدن و پوشیدن است و تمتّعی، که ضروریات زندگی شماست؛ خدا آنها را تضمین کرده است؛ نگران آنها نباشید. اگر تقلاً و تلاش می‌کنید، برای آثار معنوی و روحی سازنده‌ای باشد که در ملکوت و باطن شما بر جای می‌گذارد و سرمایه‌ی زندگی اخروی شما در جهان آخرت خواهد شد. همان تعبیری که قرآن کریم هم در سوره‌ی قصص فرمود که «وَأَبْتَعِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ... تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا»^۸ در آنچه خداوند به تو داده است، سرای آخرت را بطلب و استفاده از آنچه را از دنیا که سهمت گردیده است، در این راستا فراموش مکن و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده است، تو هم نیکی کن و در

^۸. سوره‌ی قصص، آیه‌های ۷۷ و ۸۳.

زمین فسادجویی مکن که خدا انگیزان را دوست ندارد ... این سرای آخرت، متعلق به کسانی است که در زمین غلوطلب و ریاست‌طلب و فساد انگیز نیستند؛ دنبال دنیاطلبی نیستند.

«وَكُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا، وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»؛ وصیت‌های پدرمان امیرالمؤمنین علیه السلام به ماست. فرمودند: حسنم، حسینم، دشمنِ آشتی‌ناپذیر ستمگران و یار خستگی‌ناپذیرِ مظلومان و ستم‌دیدگان باشید. نکند در برابر ظلم و ستم بی‌تفاوتی پیشه کنید؛ سر به لاک خلوت عبادی و عرفانی و ذکر و چله‌نشینی‌های خود فرو برید و بگویید به ما چه ربطی دارد؟ ما مشغول عبادات و تقدس و زهد خودمانیم. به ما چه که به چه کسی ستم شد؛ چه کسی ستم کرد و چه کسی ستم دید. نه، دشمن ستمگر و یاور ستم‌دیده باشید.

بعد از این جمله‌ها که به حسنین علیهم السلام فرمودند؛ نطق سخن را باز کردند. فرمودند: «أوصيكمُا وَ جَمِيعِ وُلْدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي»؛ حسن و حسینم، عزیزان دل من، فکر نکنید این وصیت‌ها فقط مال شما دو نفر است؛ نه، من دارم به شما دو نفر وصیت می‌کنم و به همه‌ی فرزندانم و به اعضای خانواده‌ام و به هر کس که این وصیت‌نامه‌ی من به او می‌رسد؛ وصیت می‌کنم.

وصیت می‌کنم «بِتَقْوَى اللَّهِ». ترجیع‌بندِ سخنانِ امیرالمؤمنین علیه السلام تقوای الهی است. فرمودند همه‌تان را به تقوا وصیت می‌کنم. «وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ»؛ و توصیه می‌کنم در کارهایتان نظم داشته باشید. در فعالیت‌های شما آشفستگی نباشد. زندگی شما از نظم و برنامه‌ریزیِ مدوّن پیروی کند. «وَ صَلَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ»؛ و شما را توصیه می‌کنم؛ وصیت می‌کنم به این که روابطتان را با هم صمیمی کنید؛ نه تنها با هم قهر و قطع ارتباطات نکنید؛ بلکه اصلاح ذات‌البین بدهید؛ اگر دیدید دو نفر هم با هم کدورت خاطری پیدا کرده‌اند؛ آشتی‌شان بدهید؛ رابطه‌ی گرم و محبت‌آمیزی بین آنها برقرار کنید. «فَأَنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ» ای عزیزان من، من از جدّ شما، که صلوات و درود خدا بر او و خاندان او باد، شنیدم که می‌فرمودند: ثواب و فضیلتِ آشتی دادنِ بین افراد، از یک سال نماز به پا داشتن و روزه گرفتن بالاتر و بیشتر است.

سپس حضرت گروه‌های خاصی را مورد سفارش قرار دادند؛ فرمودند: «اللَّهُ اللَّهُ فِي الْأَيْتَامِ»؛ خدا را در

نظر بگیرید؛ خدا را در نظر بگیرید در توجّه به ایتم؛ یتیمانی که سرپرستی ندارند و بی‌سرپرستند. یتیمانی که پدر یا مادر خود را از دست داده‌اند. «فَلَا تُغَيِّبُوا أَفْوَاهَهُمْ، وَ لَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ» نکند یتیمان جامعه‌ی شما یک روز شکمشان سیر و روز دیگر گرسنه باشند. نکند در حضور شما حقّ آنها تضییع و پایمال شود؛ آنها حقّی دارند. نکند به دلیل این‌که مدافع و سرپرستی ندارند؛ حقوقشان نادیده گرفته و تضییع شود.

«وَاللّٰهُ اللّٰهُ فِی جِیْرَانِكُمْ» خدا را در نظر بگیرید؛ خدا را در نظر بگیرید در مورد همسایگانتان؛ «فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةٌ نَّبِيِّكُمْ»؛ چرا که همسایگان شما مورد توصیه‌ی خاصّ پیامبران بودند. «مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّىٰ ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُورَثُهُمْ!»؛ آن‌قدر پیامبر در توجّه به همسایه و حقّ همسایه تأکید و توصیه می‌کردند که ما گمان می‌داشتیم به زودی پیامبر حقّ ارثی از اموال ما برای آنها قائل می‌شوند. تا این اندازه حقّ همسایه سنگین و بزرگ و مهم است.

ما که نام امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌بریم؛ محبت امیرالمؤمنین علیه السلام را در دل داریم؛ در مصیبت امیرالمؤمنین علیه السلام اشک از چشمانمان جاری می‌شود؛ نمی‌دانم زندگی ما در عمل به توصیه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام، چقدر مؤید پیروی ما از امیرالمؤمنین علیه السلام است. یتیمان در جامعه‌ی ما چگونه‌اند؟ با همسایه‌هایمان چگونه رفتار می‌کنیم؟ اصلاً چقدر خبر داریم همسایه‌ی ما کیست؛ زندگی او چگونه است؛ چه مشکلاتی دارد؛ چه کاری از دست من برای او برمی‌آید؟

«وَاللّٰهُ اللّٰهُ فِی الْقُرْآنِ، لَا يَسْقِيكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ»؛ خدا را در نظر بگیرید؛ خدا را در نظر داشته باشید در مورد توجّه به قرآن؛ پرداختن به قرآن؛ که نکند غیر مسلمانان و غیر شیعیان در عمل به قرآن، از شما مسلمانان و شیعیان پیشی و سبقت گیرند.

این وصیت‌نامه را می‌خوانم تا مرور کنیم، ببینیم چقدر به وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام عمل کرده و می‌کنیم.

«وَاللّٰهُ اللّٰهُ فِی الصَّلَاةِ، فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ»؛ خدا را در نظر داشته باشید؛ خدا را در نظر داشته باشید در به پا داشتن نماز، در توجّه به نماز. چراکه نماز، ستون خیمه‌ی دین شماس. اگر این ستون نباشد، این

خیمه فرو می‌ریزد و فرو می‌افتد.

«وَاللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ، لَا تَحْلُوهُ مَا بَقِيْتُمْ، فَإِنَّهُ إِنْ تَرَكَ لَمْ تُنَاطِرُوا»؛ خدا را در نظر داشته باشید؛ خدا را در نظر داشته باشید در مورد خانه‌ی پروردگارتان، در مورد کعبه؛ نکند تا زنده‌اید، مسجدالحرام از حضور طواف‌کنندگان کعبه و حاجیان و مُعْتَمِران خالی بماند. چراکه اگر کعبه را ترک کردید، دیگر مهلت نمی‌یابید و عذاب خدا شامل حال شما خواهد شد.

«وَاللَّهُ اللَّهُ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَلْسِنَتِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ خدا را در نظر داشته باشید؛ خدا را در نظر داشته باشید در راه خدا جهاد کنید و اموالتان را در راه مبارزه‌ی با کفر و فساد و شرک و بی‌دینی و ظلم و ستم هزینه کنید؛ جهاد مالی کنید؛ و هم جان‌هایتان را و بالاتر از جان‌هایتان، منیتان، نفستان را در راه خدا، در مسیر مبارزه، ایثار کنید. و هم با زبانِ مدافع حق و مبارز با باطل، جهاد فی سبیل الله کنید. همه‌ی ابعاد وجودتان در مبارزه‌ی در راه خدا و جهاد فی سبیل الله فعال و حاضر باشد.

«وَ عَلَيْنَا بِالتَّوَّابِ وَ التَّوَّابِ» و بر شما باد به اتصال و ارتباط با یکدیگر داشتن و در حق همدیگر بخشش کردن، انفاق کردن، ریزش داشتن، بذل و بخشش کردن. «وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّدَابُرِ وَ التَّقَاتِعِ» و شما ای فرزندان من، ای خانواده‌ی من، ای پیروان من، ای دلدادگان من، ای کسانی که این وصیت‌نامه‌ی من به شما می‌رسد؛ بر حذر باشید از این که به هم پشت کنید و با هم قطع رابطه کنید.

«لَا تَتْرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَيَوْلَى عَلَيْكُمْ أَشْرَافِكُمْ، ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ» نکند امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید که اگر در بین شما این فریضه‌ی بزرگ و بزرگ‌ترین فریضه‌ی الهی^۹ ترک شود. دقت کنید امیرالمؤمنین علیه السلام به چه امر می‌کنند؛ می‌فرمایند نکند امر به معروف و

^۹ این تعبیر در روایات آمده است و قبلاً عرض کرده‌ایم. در مجموعه‌ی درس‌هایی از مکتب عاشورا مفصل به بحث امر به معروف و نهی از منکر

پرداخته‌ایم و در قالب سی دی و در سایت اهل ولاء در دسترس است؛ اخیراً در شاخه‌ی مباحث اجتماعی گفتارهای سایت، منوی به نام امر به

نهی از منکر را ترک کنید! حضرت نفرمودند انجام دهید. انجام دادن اصل است و لازم به گفتن آن نیست؛ نکند انجامش در بین شما مسلمان‌ها متوقف شود؛ در آن صورت، ولایت در جامعه‌ی شما به دست‌اشرار می‌افتد؛ حکومت و مدیریت و ریاست و ولایت به دست شروران و تبه‌کاران و بدان می‌افتد. آن‌گاه در آن گرفتاری حکومتِ شیریران و ولایتِ فاسدان بر شما، دست به آستان الهی دراز می‌کنید؛ از خدا کمک می‌خواهید؛ از خدا نجات از دست حکومتِ ظلم و غارت و تباهی می‌خواهید؛ ولی دعای شما مستجاب نخواهد شد؛ چراکه شما به دست خودتان این بلا را بر سر خود آورده‌اید. شما این حکومت ستمگر را با ترک امر به معروف و نهی از منکر در جامعه‌ی خود شکل داده‌اید. اگر امر به معروف و نهی از منکر می‌کردید؛ برای شیریران، میدانِ دستیابی به مناصب و مقامات حکومتی فراهم نبود. اگر فرد صالحی بود که به این مقام دست پیدا کرده بود؛ در اثر دستیابی به قدرت فاسد نمی‌شد. اگر با دیدن کوچک‌ترین خطایی، بلافاصله در برابر آن مقام مملکتی زبان به اعتراض و امر به معروف و نهی از منکر می‌گشودید، او فاسد نمی‌شد و این‌گونه بی‌رحمانه رفتار نمی‌کرد! خودتان با ترک امر به معروف و نهی از منکر چنین کردید. لذا حال که دعا می‌کنید و از خدا می‌خواهید که خدایا مرا از دست این ظلم و فساد و تباهی نجات بده، خدا اجابت نمی‌کند؛ چون خودت کردی. خودکرده را تدبیر نیست!

بعد از این‌که امیرالمؤمنین علیه السلام این وصایا را فرمودند؛ در مورد قاتل خویش نیز وصیت کردند. خطاب به بستگان‌شان، فرمودند: «**يا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ**» ای فرزندان عبدالمطلب، ای بستگان و خویشاوندان من، «**لَا أَلْفِينَكُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا**» نبینم شما دست به شمشیر برده‌اید و در خون مسلمان‌ها غوطه‌ور شده‌اید؛ «**تَقُولُونَ: قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ! قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ**» با این شعار که امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شده است؛ باید انتقام خون او را بگیریم. «**أَلَا، لَا يُقْتَلَنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي**»؛ جز همان شخصی که مباشرتاً و به

معروف و نهی از منکر و مبارزه با باطل باز شد که صحبت‌هایی که در این حوزه داشتیم را در آن قسمت هم گذاشتیم و عزیزان حتماً مراجعه کنند.

دست خودش مرا کشت؛ کسی را نکشید. درست است که او نماینده‌ی یک جریان است که کل آن جریان در قتل من سهیم‌اند؛ همه‌ی کسانی که نامردمی کردند؛ در حق من جفا کردند؛ از دستورات من نافرمانی کردند؛ به ارشادات من پشت کردند؛ همه‌ی کسانی که سکوت کردند؛ همه‌ی کسانی که مرا در میدان رویارویی با معاویه تنها گذاشتند و به جهاد حاضر نشدند؛ همه‌ی کسانی که در لحظه‌های سرنوشت‌ساز پیروزی من بر معاویه، به روی من شمشیر کشیدند و مرا مجبور به پذیرش حکمیت کردند؛ همه‌ی کسانی که جنگ جمل و صفین و نهروان را به راه انداختند؛ همه‌ی کسانی که در برابر این انحرافات و ظلم‌هایی که در حق من اول مظلوم عالم شد، سکوت کردند؛ تماشاچی بی‌عمل شدند؛ همه‌ی آنها در قتل من و خون من سهیم‌اند؛ اما نبینم شما خویشاوندان من، شمشیر به دست گرفته‌اید و به جان مردم افتاده‌اید! نه، جز همان یک نفر که با دست خود بر فرق من ضربت زد و موجب قتل و کشته شدن من شد، کسی را نکشید. «انظروا اذا انا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربة بضرته»؛ صبر کنید؛ ببینید چه خواهد شد؛ اگر من در اثر ضربت او از دنیا رفتم؛ در قبال ضربتی که به من زده است، یک ضربت به او بزنید و نه بیشتر. عدل علی را ببینید! «و لا تمثلوا بالرجل» و نکند او را مثلث کنید؛ تکه‌تکه‌اش کنید؛ «فاتی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: ایاکم و المثلثة و لؤ بالکلب العقور».^{۱۰} که من از رسول خدا که درود و سلام خدا بر او و خاندان او باد، شنیدم که می‌فرمودند: بر حذر باشید و بپرهیزید از مثلث کردن؛ ولو سگِ هار را؛ حتی اگر خواستید سگِ هار و سگی که دیوانه شده است و از کنترل خارج شده است را بکشید، قطعه قطعه‌اش نکنید. بنابراین نکند بعد از این که ابن ملجم را کشتید، تکه‌تکه و مثلث‌اش کنید. این‌گونه امیرالمؤمنین علیه السلام در این ساعات آخر وصایایشان را فرمودند.

وقتی شب فرارسید؛ روح بلند و ملکوتی امیرالمؤمنین علیه السلام از این عالم فانی و خاکی پرواز کردند و به رفیق اعلی پیوست و برای همیشه غم هجران ایشان بر قلب عاشقانشان در تاریخ ماند؛ تا ان شاء الله در

^{۱۰} سید رضی، نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۷.

دوران رجعت، آن حضرت مجدداً به دنیا برگردند و زمام امور عالم را به دست گیرند.

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفتند؛ طبق وصیتشان امام مجتبیٰ علیه السلام و اباعبدالله علیه السلام مشغول غسل دادن حضرت شدند. اباعبدالله علیه السلام آب می‌ریختند؛ امام مجتبیٰ علیه السلام پیکر مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌شستند و غسل می‌دادند. آن گاه پنج جامه‌ی کفن بر پیکر امیرالمؤمنین علیه السلام پوشاندند و با حنوط بهشتی، حضرت را حنوط کردند که عطرش همه‌ی فضا را پر کرد و بعد طبق وصیت حضرت، جنازه‌ی حضرت را بر تابوتی نهاده و عقب تابوت را بلند کردند و تابوت حضرت بلند شد. به حومه‌ی نجف آمدند. خود جنازه داشت می‌آمد. جلوی جنازه حرکت می‌کرد؛ تا در نقطه‌ی فرود آمد. خاک را کنار زدند؛ لوحی آشکار شد که نوشته‌ی نوح نبی بود؛ لوح را کنار زدند؛ قبری برای دفن امیرالمؤمنین علیه السلام آماده بود. نقل شده است در این تشییع جنازه چهار نفر بیشتر حضور نداشتند! امیرالمؤمنین علیه السلام، فرمانروای عالم اسلام است و در تشییع جنازه‌ی غریبان‌اشان چهار نفر بیشتر حضور ندارند! حسنین علیهما السلام، محمد حنفیه، فرزند دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام و عبدالله بن جعفر، برادرزاده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام که شوهر زینب کبری علیها السلام و داماد امیرالمؤمنین علیه السلام است. بعضی‌ها هم نقل کرده‌اند ام کلثوم علیها السلام هم حضور داشته است که آن هم قطعی نیست. محمد حنفیه می‌گوید هنگامی که داشتیم جنازه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام را برای دفن می‌بردیم؛ از هر جا که رد می‌شدیم، گویا درختان خم می‌شدند و به امیرالمؤمنین علیه السلام تعظیم می‌کردند؛ همه چیز، دیوارها خم می‌شدند و تعظیم می‌کردند و با امیرالمؤمنین علیه السلام وداع می‌کردند. نزدیکی‌های صبح، سحرگاهان بود که امیرالمؤمنین علیه السلام را به خاک سپردند و همه‌ی آنچه خود حضرت فرموده بودند واقع شد. یعنی آن هفت لحد را چیدند؛ بعد وقتی یکی از آنها را برداشتند؛ دیدند جنازه داخل قبر نیست. اما بعد از مدتی مجدداً جنازه آشکار شد؛ حضرت از دیدار و ملاقات با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشته بودند. و بعد از این که آن دو رکعت خوانده شد؛ دیدند پرده‌ی سُنْدُسی آویخته است؛ پرده را کنار زدند و دیدند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و آدم ابوالبشر و ابراهیم خلیل الله علیهما السلام نشسته‌اند و مشغول صحبت کردن با امیرالمؤمنین علیه السلام هستند.

غربت و مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام را ببینید! قبر امیرالمؤمنین علیه السلام لا اقل تا زمان امام صادق علیه السلام مسلم است که مخفی بود و کسی جای قبر آن حضرت را نمی دانست؛ همان طور که جای قبر همسر بزرگوارشان، فاطمه‌ی زهرا علیها السلام ناشناخته است. و در برخی از نقل‌هاست که تا زمان هارون الرشید، یعنی زمان امام کاظم علیه السلام قبر آن حضرت مخفی بود.

نزدیکی‌های صبح که از دفن حضرت برگشتند؛ برای این که جای قبر آشکار نشود؛ حسنین علیهما السلام یک تابوت خالی درست کردند؛ صورت ظاهر، نمازی هم بر آن خواندند؛ تابوت را سوار شتری کردند و به مدینه فرستادند؛ گویا دارند جنازه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام را از کوفه به مدینه می فرستند تا آن حضرت در وطن خودشان دفن شوند. این یک رد گم کردن بود. چون خطر این وجود داشت که اگر دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام به محل قبر حضرت پی می بردند؛ همان طور که در حیات، به امیرالمؤمنین علیه السلام رحم نکردند؛ به جنازه‌ی حضرت هم رحم نمی کردند؛ قبر را می شکافتند و جنازه را بیرون می آوردند و جسارت می کردند. لذا حسنین علیهما السلام چهار صورت قبر درست کردند. همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از این که فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را دفن کردند؛ که به احتمال بسیار قوی در همان حجره‌ی خودشان، در نزدیکی قبر پیغمبر، دفن شده‌اند؛ به بقیع آمدند و چهل صورت قبر برای رد گم کردن درست کردند که نکند کسی بیاید و به قبر و به جنازه‌ی مطهر فاطمه‌ی زهرا علیها السلام جسارت کند؛ عیناً این ماجرا اینجا هم اتفاق افتاد. چهار صورت قبر درست کردند. چهار قبر کنند و رویش را هم پر کردند؛ یکی از آن قبرها داخل مسجد کوفه بود؛ یکی از آن قبرها در رَهَبه بود؛ رَهَبه یا در صحن مسجد کوفه و نه شبستان آن است؛ یا در میدان شهر کوفه است. یک قبر هم در سرزمین نجف بود؛ قبر خود امیرالمؤمنین علیه السلام؛ یک قبر هم در خانه‌ی جُعدَة بن هُبیره بود. از این طریق کاری کردند که قبر امیرالمؤمنین علیه السلام گم شود و کسی نداند که حضرت کجا دفن‌اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام این چهره‌ی بی نظیر تاریخ عالم خلقت، بعد از شصت و سه سال عمر نورانی، از این عالم پرواز کردند و دست ما خاکیان از دامن بلند ایشان کوتاه است. به خاطر دارید جُرج جُرداق نویسنده‌ی غیرمسلمان، در کتابش نوشت اگر امروز علی در مسجد کوفه، ندای «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ

تَفَقُّدُونِي»^{۱۱} سر دهد؛ یعنی پیش از این که مرا از دست دهید، سؤالاتتان را از من بپرسید؛ آن نویسنده و دانشمند مسیحی می گوید قبل از این که مسلمان ها و شیعیانِ علی علیه السلام بخوانند نزد او حاضر شوند؛ ما غیرمسلمان ها و دانشمندان بزرگ عالم پای منبر علی علیه السلام را پر کرده ایم و سؤالات بزرگ علمی یی را که داریم، از علی علیه السلام خواهیم پرسید. رضوان و رحمت الهی بر روح بزرگ امیرالمؤمنین علیه السلام و سلام و صلوات خدا بر پیکرِ مطهر آن حضرت باد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۱۱} سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۹.